



برخی از مسئله‌های مدرسه و دانشگاه

مسعود آرین نژاد*

اشاره.

اندیشه ورزشی‌های کافی و وافی و نیروهای انسانی دانا و کارآمدی نداریم و پُر از خطا و اشتباه هستیم، به یادمان باشد و به دیگران هم بگوییم که همهٔ تقصیرها بر گردن مدرسه و دانشگاه نیست! اگر منابع و عقبه‌های مادی و معنوی خود را فرسوده و مضمحل می‌کنیم، سرمایه‌های اجتماعی خود را ضعیف یا تخریب می‌کنیم، نیروهای انسانی خود را دلسرد و سرخورده یا مجبور به عزلت و گوشه‌گیری می‌کنیم بسیاری را نیز رانده و آوارهٔ مهاجرت‌های اجباری و کار و اقامت در دیار غربت می‌کنیم به یادمان باشد و به دیگران هم بگوییم که همهٔ تقصیرها بر گردن مدرسه و دانشگاه نیست! اگر به بیراهه و کژراهه می‌رویم، گاهی در سمت و سویی که بن بست یا پرتگاه است می‌رانیم و برتداوم و تکرار پی‌درپی آن سماجت و حتی تعصب و لجابت به خرج می‌دهیم، با کندی و استهلاک و فرسایش بسیار طی طریق می‌کنیم، آورده‌هایی متناسب با هزینه‌ها بر روی میز زندگی نسل‌ها و سرنوشت و تاریخ‌مان نمی‌گذاریم و برای هیچ یک از ناکامی‌ها و شکست‌های خُرد و کلان خود، نه پاسخ، نه فرصت نقد، نه مجال پرسش و نه حق تأمل و تردیدی باقی نمی‌گذاریم، به یادمان باشد و به دیگران هم بگوییم که همهٔ تقصیرها بر گردن مدرسه و دانشگاه نیست!

آستانه.

البته از سر کوتاهی دیوار و برای خالی نبودن عریضه، خیلی‌ها از چپ و راست بر گردن این دو مظلوم بینوا و بویژه دانشگاه می‌کوبند و گاهی دشنامشان می‌دهند و علت‌العلل همهٔ ناکامی‌های کشور را در انحراف و نارکارآمدی مدرسه و دانشگاه می‌دانند و می‌گویند که اگر این دو کانون، و بویژه دانشگاه کارآمد و صالح می‌بودند یا بشوند همه چیزمان برقرار و آباد و شکوفا می‌بود یا می‌شود! فرافکنی‌ها البته اغلب ساده و آسانند و مسئولیت آور نیستند، تاریخ هم به وقت مقدر خود به داوری خواهد نشست، اما اکنون و در مقابل، مدرسه و دانشگاه نیز پاسخ‌ها، گلایه‌ها و شکوه‌های نقادانهٔ خود را دارند!

نامه‌های انجمن ریاضی ایران و انجمن آمار ایران در حمایت از حذف آزمون‌های سمپاد^۱ که چند وقتی یکی از موضوع‌های مطرح و مورد توجه جامعه در حوزهٔ آموزش و مدرسه بود و واکنش‌های متنوعی را برانگیخت، مناسبست بجا و موجهی را برای بازخوانی برخی از مسئله‌های بی‌شمار مدرسه و دانشگاه فراهم می‌آورد، مسئله‌هایی که برای ما به عنوان یکی از ذینفعان و طرفین اصلی بحث و شاید دعوا بسیار مهم هستند! آرمان مشترک دو نهاد مدرسه و دانشگاه برای تربیت نیروی انسانی و آموزش و ترویج تجربه تاریخی و دانش روز برای زندگی عصری و همزیستی بهتر نسلی، محور همسویی‌های مشترکی بین مدرسه و دانشگاه است که مسئله‌ها و مصالح مشترک فراوانی می‌آفریند و این خود یکی از موجبات بازاندیشی‌ها و بازخوانی‌های نقادانه مکرری از جانب این هر دو است و یکی از مأموریت‌های این نوشته. یادآوری برخی از پرسش‌ها و انتقادهایی که گاه‌به‌گاهی خطاب به هر یک از این دو نهاد مطرح می‌شود و دفاع از حقوق و جایگاه شایسته و بایستهٔ آن‌ها در عین رقابت و تعاون توأمان، با رعایت استقلال دامنهٔ فعالیت‌های عرفی و تخصصی هر یک، از دیگر ابواب مورد توجه اجمالی و گذرای این یادداشت هستند. در همین زمینه، گزارشی از آزمون‌های بین‌المللی سنجش سواد ریاضی دانش‌آموزان (تیمز) که در ایران نیز برگزار می‌شود در همین شماره آمده است. در بخش «اخبار انجمن» هم، گزارشی از دیدگاه شرکت‌کنندگان در همایش سالانه نمایندگان و کمیسیون‌های تخصصی منتشر شده که توجه به مسئله‌های مشترک مدرسه و دانشگاه، از جمله بحران اُفت ریاضی، یک مضمون محوری آن است.

مدخل.

اگر گرفتار و مُعطل پیچ و خم‌ها و گردنه‌های صعب‌العبور «راه نرفتهٔ توسعه» هستیم و در خیلی از مواضع و امور، تدبیرهای نافذ و مؤثر،

^۱ متن این نامه‌ها در همین شماره آمده است.

در یک نگاه اجمالی.

از سر علم جویی و عشق به مراتب عالی دانش، راه دانشگاه را بر می‌گزینند. بعلاوه افزایش سطح تحصیلات عالی یکی از عوامل ارتقاء زمینه‌های فرهنگ و دانش عمومی جامعه است از این رو این تمایل و علاقه عمومی، شایسته تشویق و حمایت همه جانبه و در عین حال یک فرصت برای رشد و توسعه است.

۴. البته این تصور درستی نیست چرا که موج و تقلای وسیع چند دهه اخیر و بویژه دهه کنونی برای ورود به دانشگاه، تنها چاره و واکنش ممکن و لاجرم به فقدان فرصت‌های کار و اشتغال است. در چنین شرایطی، دانشگاه، در نقش یک مفر یا گریزگاه نسلی چاره‌ناپذیر به هر شکل مقدوری (متعارف و نامتعارف) با سرعت شگفت‌انگیزی گسترش یافت تا گنجایش چنین فراخوانی و در واقع رانش نسلی بزرگی را داشته باشد.

۵. شرح آماری آنچه رخ داده، آسان است: تعداد مراکز آموزش عالی در یک فاصله آمارگیری ۴۰ ساله از ۲۲۳ واحد در سال ۱۳۵۵ به ۲۸۰۰ واحد در سال ۱۳۹۵ رسیده است، بیش از ۱۲ برابر. جمعیت دانشجویی کشور از ۱۷۰ هزار نفر در سال ۱۳۵۵ به چهارونیم میلیون نفر در سال ۱۳۹۵ رسیده است، بیش از ۲۵ برابر. در این فاصله جمعیت کشور تقریباً دو و نیم برابر و «درآمد سرانه ملی» یعنی شاخص اصلی ثروت ملی و برخورداری اجتماعی در حدود ۳۰ درصد کاهش داشته است! گسترش انفجاری آموزش عالی رتبه توسعه نیروی انسانی ایران را نیز چندان ارتقا نداده است. در سال ۱۳۹۵، از نظر شاخص‌های توسعه انسانی، ایران در جایگاه ۶۹-ام جهان و جایگاه ۸-ام خاورمیانه بوده است. بی‌ارتباطی توسعه آموزش عالی با رشد فرصت‌های اشتغال و بازار کار نیز نکته بسیار مهمی است که تجربه‌های عرفی و داده‌های آماری مستند بسیار دارد. این یعنی سرمایه دولتی و خصوصی بسیار زیادی در آموزش عالی کشور خرج می‌شود تا کارشناسان و متخصصینی تربیت شوند که اکثر آن‌ها قرار است یا بیکار بمانند و سرخورده و منزوی شوند یا به کار بی‌ربطی با آموزش و تخصصشان بپردازند و یا به دنبال منفذی برای گریز و مهاجرت بگردند؟! ناگفته نماند که در گیر و گرفتاری محصه‌های بزرگ موجود، چاره‌ساری این دردها ساده و آسان نیستند.

۶. در مجموع، همه این‌ها یعنی گسترش عنان گسیخته آموزش عالی و به تبع آن افزایش ناگهانی و بی‌ضابطه جمعیت دانش‌آموختگان دانشگاهی در سمت و سوی توسعه و

۱. درست است که «دانشگاه» از مهم‌ترین پایانه‌های تربیت و توسعه نیروی انسانی برای تخصص در علوم نظری و کاربردی مورد نیاز کشور است با وجود این و به رغم آراء برخی، مسئولیت تأمین این هدف تنها برعهده دانشگاه نیست. بخش ناگفته در آنچه ضعف‌ها و تقصیرهای دانشگاه نامیده می‌شود سهم و نقش «مدرسه» و از آن مهم‌تر و بنیادی‌تر سهم و نقش «فرهنگ و شرایط عینی جامعه» بر کیفیت نهایی محصول است. عادت‌های یادگیری، شیوه‌ها و چند و چون ۱۲ سال آموزش عمومی مدرسه در زمینه‌ای از جان مایه باورها، سنت‌ها، امیدها و راه‌های ممکن و در مسیر، بخش مهمی از شخصیت و ماهیت وجودی و کارکردی دانش‌آموختگان دانشگاهی را می‌سازند و در هر حال، آلیاژهای ساخته و پرداخته این کوره‌ها، به صرف گذر از دالان دانشگاه، ظرف و زیوری از جنس و نوع دیگر نمی‌شوند! این اشاره به هیچ‌وجه از سر نوعی تقصیریابی و مسئولیت افکنی نیست، برای نشان دادن ضعف نگاه کم‌قدرگذار موجود درباره نقش و موقعیت بسیار مؤثر مدرسه و برخی از دیگر فرصت‌ها و میدان‌ها در شکل دهی احوال جوانان امروز و آینده کشور است. از اینرو در پاسخ به همه انواع انتقادهای تند و تیزی که خطاب به دانشگاه مطرح می‌شوند به قدر مقدور، بازخوانی و تشریح برخی از آنچه در پیرامون می‌گذرد فرصت مقتنمی است!

۲. «مدرک گرایی» به معنی تقاضای وسیع و عمومی برای مدارک هر چه بالاتر دانشگاهی در هیبت یک بیماری قدیمی، ریشه‌دار، مزمن و فراگیر در کشور ما که در دو دهه اخیر به شکل عجیب و بی‌سابقه‌ای ملتهد، متورم و تهاجمی شده موجب گشته است تا جایگاه فرهنگ ساز، نقش آفرین و آینده‌ساز «نهاد مدرسه» و نهادهای فرهنگی تربیتی دیگر در تربیت و توسعه نیروی انسانی مورد نیاز کشور در پشت پرده انتقادهای بجا و نابجا از ضعف‌ها، کوتاهی‌ها و ناکارآمدی‌های دانشگاه به خوبی و روشنی دیده نشود. یکی از عوامل مهم و مؤثر مدرک گرایی، فراخوانی موکد و وسیع «دانش‌آموختگان مدرسه» به سوی «دانشگاه» در جستجوی آرمان مبالغه‌آمیزی چون «تمام دروازه‌های آینده» است.

۳. ممکن است تصور شود که اقبال ورود به دانشگاه کاملاً اختیاریست و کسی را به زور به دانشگاه نمی‌برند، جوانان خود

۹. با این اوصاف، یک مقدمه ضروری برای اصلاح هدفگذاری و بهبود بهره‌وری ظرفیت‌های تربیتی و تعلیمی مدرسه وقتی است که اقتصاد ملی شادابی و نشاط جذب لاقط نیمه از جمعیت دانش‌آموختگان مدرسه را برای هر سال داشته باشد تا به طور متقابل، مدرسه هم، خود را مطابق نیازهای چنین فرصت‌های کار و اشتغالی بازتعریف و اصلاح و آماده سازد و دانشگاه رفتن، تمام آرمان آموزش مدرسه‌ای نشود. یک ماحصل تحقق این امید، توزیع طبیعی و از سر علاقه و استعداد دانشجویان در رشته‌های دانشگاهی است آنچه که هم اکنون دچار هزاران آفت و آسیب بی‌درمان است. در چنین صورتی ضعف مهارت آموزی در دانشگاه هم با همکاری بخش‌های متقاضی نیروی کار دانشگاهی و رقابت‌ها و تلاش‌های فردی دانش‌آموختگان مرتفع می‌شود. به این ترتیب است که کارکرد مؤثر این دو نهاد در رشد و توسعه نیروی انسانی مولد و مؤثر در توسعه کشور محسوس و رصدپذیر خواهد بود.

۱۰. در هیچ کجای دنیای توسعه یافته، گسترش و عمومیت بخشی به آموزش دانشگاهی و در واقع «گسترش آموزش عالی» برای «توسعه دانش و فرهنگ عمومی» انجام نمی‌گیرد چرا که تأمین این نیاز، از دل دیگر سازوکارهای پویای اجتماعی فرهنگی جامعه در دسترس‌تر، کم هزینه‌تر و پربازده‌تر خواهد بود و اصولاً هم هدفگذاری اصلی و برنامه‌ریزی شده آموزش عالی برای چنین کارکردی نیست و نباید چنین کارکرد و انتظاری را تلقین و تبلیغ کرد و از مسئولیت گسترده و متنوع دیگر بخش‌های کانونی و حتی تخصصی جامعه مانند خانواده‌ها، رسانه‌ها، انجمن‌های علمی، نهادهای مذهبی و مراکز مستقل فرهنگی، ورزشی و تفریحی در «چرخه اعتدالی علم و فرهنگ» غفلت کرد و سهم و نقششان را در سرنوشت فردی و جمعی احاد جامعه اندک شمرد. از مدرسه و دانشگاه به اندازه تاب و توان و میدان و عرصه تحرک و قوت و اقتدارشان باید انتظار داشت.

هدفگذاری‌ها، هدف‌گیزی‌ها.

۱. «سند تحول بنیادین آموزش و پرورش» آخرین و عالی‌ترین سند بالا دستی و راهبردی آموزش و پرورش است که در مهرماه ۱۳۹۰ به تصویب شورای انقلاب فرهنگی رسید و از قرار، باید از آن تاریخ، محور راهنما و راهبر تحولات و فعالیت‌های این نهاد باشد. با آنکه نام این سند «تحول

هدفگذاری‌های اقتصادی اجتماعی کشور نبوده و نیست و شگفت آنکه امروز همین گسترش بی‌منطق با هزینه‌ها و تعهدات متنوع مادی و معنوی مترتب بر آن خود یکی از موانع جدی توسعه کشور است و با وجود این، چون چاره‌اندیشی دیگری موجود نیست همان رویه و روال با قوت و حدت در حال تداوم و تأکید هستند.

۷. یکی از ده‌ها پیامد ناگوار و ماندگار این گسترش هدف‌گریز و ابن‌الوقت آن است که دانشگاه بیش از پیش از یک موقعیت خاص نخبه‌گرا به یک موقعیت توده‌وار دم دستی و سرکوبه‌ای تقلیل یافت تا خلائق معصوم و امانده از کار و پیشه و معاش، برای تسکین همه معطلی‌ها و ناکامی‌های نسلی و اجتماعی خود، یک چند صباحی هم در پی مدرکی بدون‌تأثیر تا شاید تسلیبی حاصل شود یا شاید که خدا خواست و از این ستون به آن ستون، فرجی حاصل شود! از این رو در این گردونه کم بهره یا بی‌بهره، از استاد و دانشجو، خیلی‌ها معطل و حتی ول‌معطل‌اند!

۸. هنجار تقاضای تحصیلات دانشگاهی یا ورود به دانشگاه در کشورهای توسعه یافته چیزی کمتر از ۵۰ درصد جمعیت دانش‌آموختگان مدرسه است. این یعنی بیش از ۵۰ درصد دانش‌آموختگانی که ۱۲ سال تحصیلات عمومی را به پایان می‌برند یا به طور مستقیم یا پس از یک آموزش کوتاه مدت حرفه‌ای، جذب بازار کار و اشتغال می‌شوند و ادامه تحصیل مابقی این جمعیت هم در دانشگاه صرفاً برای آمادگی در حرفه تخصصی هدفگذاری شده‌ای با رعایت تمام حسابگری‌های مادی و زمانی معقول و متعارف رخ می‌دهد. هم اکنون الگوی جمعیتی تقاضای ورود به دانشگاه در جامعه ما تقاضای اکثریت مطلق دانش‌آموختگان مدرسه است آنقدر که درصد پوشش کنونی آموزش عالی ما برای سنین ۱۸ تا ۲۵ سال حتی بیش از کشور توسعه یافته‌ای چون آلمان است. واقعیت آنست که بسیاری از دانش‌آموختگان معصوم مدرسه، واقعا هیچ انگیزه و علاقه‌ای برای ادامه تحصیلات دانشگاهی و تکمیلی بعد از آن ندارند و این یکی از حقوق انسانی هر فرد است. مدرسه برای اینان غایت دوره آموزش رسمی است و از قضا این انتظار، کاملاً همسوی روند توسعه کشور هم هست و مدرسه برای چنین تفسیر و انتظار ارزنده‌ای از خود باید برنامه‌ریزی و مدیریت شود نه چنانچه اکنون است صرفاً آمادگای برای ورود به دانشگاه.

مؤثری در چرخه رونق بخشی به زندگی، فرهنگ و اقتصاد ندارد چرا که محتوای آموزش‌های مدرسه‌ای، مبنا و محور یادگیری مهارت‌های زندگی و دانستنی‌های مورد نیاز تعاملات اجتماعی امروز نیست. مدرسه یک نهاد فراگیر فرهنگی تربیتی برای انتقال فرهنگ به نسل‌های نو و آموزش پیش نیازهای علمی، فن آوری و اجتماعی مورد نیاز زندگی عرفی و عصری به قدر فرصت و تناسب‌های خود است. دانش‌آموزان مدرسه پس از ۱۲ سال آموزش رسمی باید آداب شهروندی و حقوق فردی و اجتماعی را بیاموزند، تاریخ و فرهنگ عمومی جامعه خود و جهان را بشناسند، با مبانی علمی، شناختی و ارتباطی دنیای امروز و از جمله ریاضیات به عنوان مبنای حسابگری و اندیشه تحلیلی آشنا شوند، ذوقیات و استعداد‌های خود را جدی بگیرند و با اعتمادبه‌نفس چنین آموخته‌هایی آماده ورود به صحنه‌های واقعی زندگی و مسئولیت‌پذیری گردند.

۵. ماحصل آنکه بعد از تحمیل آن همه انتظارات بی پشتوانه به نظام آموزش عمومی، آن همه شعار، آن همه فلسفه‌بافی و آن همه انشا نویسی، معنا پردازی و واژه نویسی، هم اکنون روزگار و احوال آموزش و پرورش ما چندان خوب و خوش و سالم نیست! یک پرده این ناخوش احوالی التهاب و نابسامانی آموزشی وسیعی است که گسترش بی‌رویه مدارس و آزمون‌های سمپاد و بی‌زینس آزمون‌های ورودی اغلب مدرسه‌ها در متن آموزش عمومی افکنده و دانش‌آموزان و خانواده‌ها را در فشار و اضطراب مستمر قرار داده است، یک پرده این ناخوش احوالی جولان وسیع آموزش کنکور محور در عرصه آموزش عمومی و هدف‌گذاری‌های آموزشی متناسب با آن به علاوه تبلیغات غالب صدا و سیما در سمت و سوی همراهی با آن است، یک پرده این ناخوش احوالی نابسامانی گسترش مدارس غیرانتفاعی، فقر عدالت آموزشی و کمبود شدید در پشتیبانی‌های مورد نیاز آموزش عمومی رایگان است که از جمله حقوق اساسی آحاد ملت به استناد قانون اساسی است، یک پرده این ناخوش احوالی به رغم تصور، همین تأسیس دانشگاه فرهنگیان و تنشی است که تلاقی هدف‌گذاری‌های غیر منتظر این دانشگاه و دانشگاه‌های سراسری برای تربیت نیروی متخصص در زمینه کارشناسی علوم پایه پیش آورده است، یک پرده این ناخوش احوالی کشیدن نا عادلانه و حتی ظالمانه دیوار استخدامی

بنیادین» است اما پس از تصویب و اعلام پر آب و تاب آن به دست وزیر دولت تحولی دهم عملاً هیچ نشانه و خبری از تغییرات تحولی مدعایی جز جابجایی سنی نه چندان موجهی در ترتیب تحصیل رخ نداده است. در این «سند» ۱۲ سال آموزش عمومی به چهار دوره سه ساله تقسیم شده است (دوره اول، دوم، سوم و چهارم!) با این تقسیم‌بندی، هم اکنون دوره ابتدایی شامل دو دوره اول و دوم، دوره سوم یا دوره اول متوسطه شامل دانش‌آموزان سال‌های هفتم، هشتم و نهم و دوره چهارم یا دوره دوم متوسطه شامل دانش‌آموزان سال‌های دهم، یازدهم و دوازدهم است. این یعنی دانش‌آموز سال ششم که پیش از این به دوره راهنمایی می‌رفت به ابتدایی می‌رود و فاصله سنی پوشش این دوره را زیاد و آسیب بخش می‌کند و دانش‌آموزان سال نهم که پیشتر در دبیرستان بود به مقطع سوم یا راهنمایی می‌رود، همین!

۲. در این سند «مدرسه» به عنوان «جلوه‌ای از تحقق مراتب حیات طیبه» و «تعلیم و تربیت» محملی برای «تحقق حیات طیبه، جامعه عدل جهانی و تمدن اسلامی ایرانی» هدف‌گذاری شده است. مأموریت دوازده سال آموزش عمومی، بنا بر راهبردهای این سند «تربیت انسانی موحد، مؤمن و معتقد به معاد و آشنا و متعهد به مسئولیت‌ها و وظایف در برابر خدا، خود، دیگران و طبیعت، حقیقت جو و عاقل، عدالت خواه و صلح جو، ظلم ستیز، جهادگر، شجاع و ایثارگر و وطن دوست، مهرورز، جمع‌گرا و جهانی‌اندیش، ولایت مدار و منتظر و تلاشگر در جهت تحقق حکومت عدل جهانی، با اراده و امیدوار، خودباور و دارای عزت نفس، امانتدار، دانا و توانا، پاکدامن و با حیا، انتخابگر و آزاد منش، متخلق به اخلاق اسلامی، خلاق و کارآفرین و مقتصد و ماهر، سالم و بانشاط، قانون مدار و نظم‌پذیر و آماده ورود به زندگی شایسته فردی، خانوادگی و اجتماعی بر اساس نظام معیار اسلامی» است.

۳. واقعیت آن است که به‌رغم این ادبیات کلی، آسمانی، پر زرق و برق و البته آرمانی-ایدئولوژیک، این «سند» فاقد آسیب شناسی‌های دقیق و روشن و ملموس، راهبری‌های زمینی و زمانی معین و هدف‌گذاری‌های تحقق‌پذیر و سنجش‌گرانه امروزی و این عصری با دستور کارهایی عملیاتی و پاسخگوست.

۴. واقعیت آنست که مدرسه در شرایط امروزی ما نقش خلاق و

توسعه یافته و حتی در حال توسعه حتی تا ۲۰ درصد بودجه نیز می‌رسد. بودجه سرانه مدارس هم در کشور ما بسیار اندک است و جالب است که بودجه دانشگاه تهران با زیر مجموعه‌هایش (حدود ۶۰۰ میلیارد تومان) به تنهایی بیش از بودجه تعلق گرفته برای سرانه تمام مدارس دولتی کشور با بیش از دوازده و نیم میلیون دانش‌آموز است. برای همین در مناطق فقیرنشینی که اولیا نمی‌توانند در تأمین هزینه‌های جاری به مدرسه کمک کنند وضعیت بسیار اسفناک است. این یعنی عدم رعایت حقوق آموزش عمومی و پرداخت نامتناسب به حوزه آموزش عالی. این یعنی ما به اندازه کافی برای بهبود شاخص‌های آموزش عمومی رایگان هزینه نمی‌کنیم و نگران پی‌آمدهای ناگوار آن نیستیم.

۸. واقعیت آن است که در کشورهای توسعه یافته بعد از آموزش و پرورش عمومی، نخست بخش پژوهش است که اهمیت ویژه‌ای دارد آن هم پژوهشی که اهداف آن به روشنی بر اساس راهبردهای معین اقتصادی تعریف می‌شوند. در این کشورها، بیش از آنکه دولت سرمایه‌گذاری مستقیم و وسیعی در آموزش عالی داشته باشد، به پشتیبانی‌ها و حمایت‌های قانونی می‌پردازد. در ایران به رغم کاستی‌های شدیدی که در زمینه آموزش و پرورش عمومی و رایگان و دامنه و عیار عدالت و پوشش آن وجود دارد هزینه و حمایت‌های وسیعی در بخش آموزش عالی می‌شود حال آنکه بهره‌وری چندانی برای توسعه کشور ندارد و تناسب‌های نابجای آن نیازمند تجدیدنظر جدی و مؤثر است.

به دور آموزش و پرورش و انحصار آن به صرف تعلق به دانش‌آموختگان دانشگاه فرهنگیان است و در نهایت، یک پرده دیگر این ناخوش‌حوالی ناخرسندی وسیع فرهنگیان از جایگاه و ارزش حضور خود در تمام سلسله مراتب این موقعیت مهم توسعه گراست.

۶. واقعیت آن است که در اغلب کشورهای دنیا، تنها بخشی که دولت حریم اقتدار خود را به تمامی حفظ کرده و به قوت حاضر است آموزش عمومی رایگان است. دامنه فعالیت بخش خصوصی در عرصه آموزش عمومی این کشورها بویژه در کشورهای توسعه یافته کمتر از ده درصد است حال آنکه بنابر آخرین آمارها بیش از ۱۱ درصد آموزش عمومی کشور ما با جمعیتی بالغ بر یک میلیون و دویست هزار نفر در ذیل بخش خصوصی آموزش مدرسه‌ای با آلودگی به آفات و آسیب‌های بسیار مالی قرار دارد آنهم در کشوری با سرانه درآمد ملی به نسبت فقیری. حال اگر استیلا و میدان‌داری مؤسسات کنکوری را در شکل‌دهی و حتی رهبری فضای آموزش عمومی کشور جدی بگیریم که خیلی هم جدید است باید گفت که غالب آموزش عمومی ما در دست بخش خصوصی متأثر از کنکور با مطامع مالی، آموزشی و تربیتی ویژه خود است.

۷. سهم «فصل آموزش عالی» در لایحه بودجه ۱۳۹۷ (جدول شماره ۶) در حدود ۶ برابر سهم «فصل آموزش و پرورش عمومی» است، حال آنکه در اغلب کشورهای دنیا تمرکز دولت‌ها عمدتاً معطوف به آموزش و پرورش عمومی و رایگان است. نسبت بودجه آموزش و پرورش هم در کشورهای مختلف متفاوت است و در حالی که در ایران این بودجه کمتر از ۸ درصد بودجه عمومی دولت است این سهم در کشورهای

* سردبیر